



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: تعریف مطلق و مقید - بررسی تعریف مشهور - اشکال سوم و چهارم
سال چهاردهم
تاریخ: ۱۱ مهر ۱۴۰۱
مصادف با: ۶ ربیع الاول ۱۴۴۴
جلسه: ۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم مشهور تعریفی را از مطلق و مقید ارائه داده‌اند که مبتلا به اشکالات عدیده‌ای است. دو اشکال را دیروز بیان کردیم. اشکال اول مسئله عدم مانعیت از اغیار بود. یعنی انعکاسا این تعریف مشکل داشت. اشکال دوم هم عدم جامعیت نسبت به افراد بود یعنی اطرادا مشکل داشت. البته مصادیق و مثال‌های فراوانی برای این دو اشکال می‌توان بیان کرد و بزرگان هر یک از جهتی به این مطلب اشاره کرده‌اند. دو اشکال نیز امام خمینی به این تعریف ایراد کرده‌اند. تعریف این بود که مطلق عبارت است از «ما دل علی شایع فی جنسه» و مقید عبارت است از «ما دل علی غیر شایع فی جنسه» حال کلمه «معنا» در این عبارت اضافه شود یا نشود مقصود روشن است و تأثیری در این تعریف ندارد.

اشکال سوم

یک اشکالی که امام خمینی اینجا ایراد کردند و البته قبل از ایشان بعضی از بزرگان مثل محقق بروجردی به آن اشاره کردند این است که اطلاق طبق این تعریف صفت برای لفظ قرار داده شده، در حالیکه حقیقتا اطلاق وصف برای معناست، در این تعریف گفته‌اند «المطلق ما دل معنی علی شایع فی جنسه» مطلق عبارت است چیزی که دلالت می‌کند بر معنایی که شیوع و سریان دارد. «ما دل» یعنی لفظ، ما دیروز در توضیح این معنا اشاره کردیم که منظور از «ما دل» به حسب آنچه که گفته شده یعنی لفظی که دلالت می‌کند بر یک معنایی که شیوع و سریان دارد.

پس اینجا اطلاق، وصف برای لفظ قرار داده شده، در حالیکه اطلاق و در مقابلش تقیید وصف معنا هستند، نه وصف لفظ. شاهدش هم این است که اگر ما فرض کنیم یک ماهیت و حقیقتی هیچ لفظی برایش وضع نشده باشد، با قطع نظر از لفظ موضوع، آن حقیقت این ویژگی را دارد که مثلا قیدی ندارد، یا شیوع و سریان در آن وجود دارد، مثلا ماهیت انسان با قطع نظر از لفظ انسان که برای او وضع شده، یک معنایی دارد که بر تمام افراد انسانی صدق می‌کند، بر همه تطبیق می‌کند و هیچ یک از خصوصاتی که می‌تواند این معنا را محدود کند در آن لحاظ نشده است.

فرق مطلق با عموم هم در همین است که در ادات عموم مسئله وضع مطرح است، یعنی یک لفظی برای یک معنایی وضع می‌شود اما در اطلاق اساسا پای وضع در میان نیست بلکه بر مبنای حکم عقل است که با مقدمات حکمت این نتیجه را می‌گیرد و کاری

به لفظ ندارد. یک حقیقتی را وقتی عقل می‌سنجد، با قطع نظر از لفظ نتیجه‌ای که می‌گیرد این است که هیچ قیدی در آن وجود ندارد.

بنابراین یک اشکال مهم به این تعریف، (فارغ از مسئله جامعیت و مانعیت که عموماً به آن اشاره کردند و مصادیق و مثال‌های مختلفی را اینجا بیان کردند) این است که بر اساس این تعریف اطلاق وصف برای لفظ قرار داده شده در حالیکه این وصف برای یک حقیقت و معنا است و اگر هم لفظ متصف به مطلق و مقید می‌شود ثانیاً و بالعرض و تبعاً است. لفظ به اعتبار آن معنا و خصوصیتی که در معنا وجود دارد مطلق می‌شود، لفظ به اعتباری که در معنایش وجود دارد مقید می‌شود. پس اصل توصیف یک حقیقتی به اطلاق و تقیید مربوط به آن حقیقت و معنا است.

این یک اشکال است که امام خمینی اینجا ذکر کردند و همانطور که بیان شد محقق بروجردی به این اشکال اشاره کردند و به نظر می‌رسد این اشکال وارد هم می‌باشد.

سوال:

استاد: آن یک نظر دیگری است که بعداً بیان می‌کنیم. محقق بروجردی فرمودند که اساساً اطلاق و تقیید در رابطه با حکم معنا پیدا می‌کند، ما این بحث را در مسئله عام و خاص هم داشتیم که آیا عموم و خصوص وصف برای الفاظ و معانی هستند با قطع نظر از حکم یا با ملاحظه حکم، مثلاً العلماء، بدون اینکه حکم به وجوب اکرام در مورد آنها شود می‌تواند متصف به عمومیت و شمول شود یا خیر؟ آن یک بحثی است که آنجا اختلاف نظر است؛ برخی معتقدند با قطع نظر از حکم اساساً عموم و خصوص معنا ندارد، همان بحث در مطلق و مقید نیز قابل طرح است. اساساً برخی در مقام بیان تعریف مطلق این جهت را ذکر کردند که مطلق آن چیزی است که در حکمش هیچ قیدی نیست و مقید آن چیزی است که در حکمش قید و خصوصیتی وجود دارد یعنی مطلق و مقید را با ملاحظه حکم تعریف کردند.

این تعریفی است که ما در ادامه بیان می‌کنیم که محقق بروجردی و بعضی دیگر اینطور گفتند اما واقعش این است که با قطع نظر از حکم می‌توانیم یک موضوع را فی نفسه مطلق بدانیم یا مقید. اصلاً هیچ حکمی هم نباشد. بلکه حکم هم می‌تواند اطلاق و تقیید در آن راه پیدا کند ولی اینطور نیست که معانی و حقایق صرفاً با ملاحظه یک حکم متصف به مطلق یا مقید شوند.

اشکال چهارم

اگر از اشکال اول صرف نظر کنیم و بگوییم شیوع در جنس به عنوان وصف معنا بیان شده است نه لفظ لکن باید بدانیم منظور از شیوع در جنس به چه معنا است؟ امام خمینی اینجا دو احتمال بیان کردند:

احتمال اول: این شیوع در جنس جزئی از مدلول لفظ باشد، یعنی کأنه مدلول لفظ دو جزء دارد، ۱. معنای خود لفظ؛ ۲. اطلاق که دلالت بر شیوع می‌کند. یعنی معنای لفظ به اضافه شیوع، معنای لفظ به اضافه سریان، یعنی شایع فی جنسه داخل در مدلول لفظ است.

احتمال دوم: اطلاق جزئی از مدلول نباشد. شیوع در معنا و سریان جزئی از مدلول لفظ نیست، بلکه یک خصوصیتی است که در خود معنا وجود دارد.

طبق احتمال اول معنای مطلق دو جزء دارد و مرکب از دو جزء است یکی اصل معنا و دیگری اطلاق و اطلاق می‌شود جزئی از مدلول لفظ ولی طبق معنای دوم، لفظ مطلق مدلولش دو جزء نیست بلکه یک جزء است که عبارت است از اصل معنا لکن این معنا این ویژگی را دارد که شیوع دارد، یعنی شیوع و سریان جزئی از معنا نیست، معنا مرکب نیست، این خصوصیت خارج از حقیقت معنا است.

۱. اگر این جزئی از مدلول لفظ باشد این واقعا فاسد جدا؛ این احتمال و این معنا و مقصود جدا فاسد است زیرا همین که ما یک چیزی را به عنوان قید و جزء معنای مطلق در نظر بگیریم این با اطلاق منافات دارد. زیرا اصلا مطلق یعنی آنچه که شیوع و سریان در او وجود دارد، آنچه که هیچ قیدی در او نیست حتی قید عدم القید. مثلا شما لفظ انسان را در نظر بگیرید، این لفظ وضع شده برای حیوان ناطق، این حیوان ناطق یک معنای کلی دارد، دارای مصادیق و افرادی است، هزاران و میلیون و میلیاردها مصداق دارد و به همه اینها انسان گفته می‌شود، اگر بگوییم انسان، این انسان موضوع لهش زید و عمر نیست یعنی مصادیق و افراد موضوع له لفظ انسان نیست. زیرا مصادیق عبارتند از ماهیات به اضافه خصوصیات فردیه و مشخصه. اگر کسی از شما سوال کند انسان یعنی چه شما نمی‌توانید بگویید زید یا عمر، انسان یعنی کسی که از فلان پدر و مادر در فلان تاریخ متولد شده که اسمش عمر یا زید است؛ چرا؟ چون زید یا هر فردی از افراد انسان عبارتند از آن ماهیتی که تشخیص پیدا کرده به مشخصات فردیه و این مشخصات فردیه از دایره ماهیت و حقیقت انسان خارجند. پس موضوع له انسان افراد و مصادیقش نیستند با آنکه خارجا اتحاد با آنها دارد. ماهیت با افرادش اتحاد وجودی دارد، ماهیت از افراد و مصادیقش جدا نیست، مثل کلی طبیعی که عین وجود افرادش است. انسان با زید و عمر و بکر و همه مصادیقش اتحاد وجودی دارد اما هیچکدام از خصوصیات این افراد و مصادیق جزء معنای انسان نیستند.

با این مقدمه اگر ما اطلاق و شیوع و سریان را جزئی از معنا و مدلول لفظ بدانیم نتیجه‌اش این است که بر خلاف آن مقدمه‌ای که بیان شد، باید بگوییم لفظ مطلق می‌تواند بر افراد و مصادیقش دلالت کند. چون شیوع و سریان اگر جزء معنا شد، لازمه‌اش این است که بتواند از تک تک افراد حکایت و دلالت کند در حالیکه لفظ مطلق به هیچ وجه نمی‌تواند از افراد و مصادیق حکایت کند و بر آنها دلالت داشته باشد. عبارت امام خمینی این است: «لأن المطلق هو ما لا قید فیه بالاضافة الی کل قید لوحظ فیه»؛ زیرا مطلق عبارت است از چیزی که قیدی در آن نیست، در مقایسه با هر قیدی که لحاظ شود. «من غیر دلالة علی الخصوصیات الفردیه»؛ با اینکه معنای انسان حیوان ناطق است، قید اینکه پسر چه کسی باشد، مادرش چه کسی باشد، کجا به دنیا آمده باشد، رنگ پوستش چه رنگی باشد و اهل کدام شهر باشد، اینها هیچکدام در معنا دخیل نیست. معنای مطلق این است، هیچ دلالتی بر خصوصیات فردیه و حالات شخصیه ندارد. در حالیکه اگر ما شیوع و سریان را جزئی از مدلول لفظ بدانیم این معنایش این است که بتواند بر تمام این افراد دلالت کند در حالیکه به هیچ وجه این قابلیت در لفظ مطلق وجود ندارد.

۲. اما اگر شیوع و سریان جزء مدلول لفظ نباشد. مثل اینکه می‌گوییم انسان عبارت است از بشر یا حیوان ناطق، شیوع و سریان جزء مدلول لفظ انسان نیست، جزء معنا نیست، ولی به عنوان یک ویژگی مورد توجه است، این معنا دارای این خصوصیت است که شیوع در مورد همه افراد و همه مصادیق دارد، فرق می‌کند که ما شیوع و سریان را جزء مدلول لفظ بدانیم یا خارج از مدلول لفظ بدانیم.

اگر گفتیم این خارج از معنا است و جزء مدلول لفظ نیست آن اشکال قبلی اینجا پیش نمی‌آید. ولی یک اشکال دیگری پدید می‌آید که همان اشکالی است که بعضی نسبت به این تعریف داشتند. ایشان می‌فرمایند: در اینصورت بعضی از موارد اطلاق باید از دایره این تعریف خارج شوند. وقتی شما می‌گویید «المطلق ما دل شایع فی جنسه» و شیوع را جزء مدلول لفظ نمی‌دانید، اعلام شخصیه خارج می‌شوند، بعضی از افراد عموم خارج می‌شوند مثلاً «اوفوا بالعقود» «العقود» به عنوان جمع محلی به لام دلالت بر عموم دارد، یعنی همه افراد عام، اما در عین حال اطلاق هم دارد، ما در افراد عموم نیز می‌توانیم اطلاق را تصویر کنیم، به اعتبار حالات و ازمانش، زیرا این دیگر «معنی شایع فی جنسه» نیست. یا مثلاً در مورد اعلام شخصیه همانطور که دیروز هم گفتیم، اعلام شخصیه مثل زید و عمر و بکر، اینها «معنی شایع فی جنسه» بر آنها منطبق نیست و این تعریف شامل زید و عمر و بکر نمی‌شود در حالیکه ما اطلاق را در مورد زید و عمر و بکر نیز می‌توانیم تصویر کنیم، زید به اعتبار حالاتش و به اعتبار زمان‌هایی که در آن به سر می‌برد می‌تواند مطلق باشد یا مقید. علی‌ای حال این مشکلی است که بنابر احتمال دوم پیش می‌آید.^۱

این اشکال در حقیقت بر می‌گردد به اشکال اول و دومی که بیان کردیم و اشکال مستقلی نیست یعنی مسئله عدم مانعیت و جامعیت. حال مثال‌ها و مواردی که برای عدم جامعیت و مانعیت گفته شده است متفاوت است. پس این تعریف از یک جهت جامع نیست، که امام خمینی مثال می‌زند به اطلاق افراد عموم که از دایره مطلق خارج می‌شود و اطلاق اعلام شخصیه از دایره مطلق خارج می‌شود یا معانی حرفیه. از آن طرف بعضی از موارد داخل می‌شوند در حالیکه نباید جزء تعریف مطلق قرار بگیرند، یعنی مانع اغیار نیست، مثل «الرقبة المومنة»؛ ما الان فکر می‌کنیم رقبه مومنه مقید است در مقابل رقبه، الرقبه المومنه، لفظ مقید است، زیرا رقبه مقید شده به قید ایمان، ببینیم این تعریف «ما دل علی المعنی شایع فی جنسه» بر این منطبق است یا خیر؟ این تعریف منطبق است زیرا الرقبه المومنه شیوع و سریان در آن وجود دارد منتهی دایره شیوع و سریانش محدودتر است. پس مانع اغیار هم نشد. این دو اشکالی است که امام خمینی کردند.

خلاصه اشکال سوم و چهارم

خلاصه آن که اشکال اول امام خمینی این بود که اساساً طبق نظر مشهور اطلاق و تقیید وصف لفظ در نظر گرفته شده در حالیکه اینها وصف معنا هستند.

اشکال دوم این بود که سلمنا که وصف لفظ نباشند و وصف معنا باشند اساساً این شیوع و سریان به چه معنا است؟ دو احتمال اینجا وجود دارد:

طبق یک احتمال شیوع و سریان به عنوان جزیی از معنای موضوع له لحاظ می‌شود که گفتند این احتمال فاسد جدا. زیرا لازمه‌اش این است که این لفظ بر افراد و مصادیق هم وضع شده باشد در حالیکه این لفظ نمی‌تواند بر فرد و مصادیق دلالت کند هرچند اتحاد وجودی داشته باشند.

طبق احتمال دیگر شیوع و سریان جزیی از معنای موضوع له لفظ مطلق نباشد، موضوع له لفظ مطلق همان اصل معنا است ولی دارای این ویژگی و خصوصیت باشد، طبق این احتمال فرمودند آن اشکال اول وارد نیست ولی اشکال عدم جامعیت و مانعیت

^۱ مناہج الوصول، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

پیش می‌آید که ما این را به عنوان اشکال اول و دوم متعرض شدیم منتهی ایشان مثال‌ها یا موارد دیگری را بیان کردند، مثل اینکه اگر این احتمال را در نظر بگیریم لازمه‌اش این است که این تعریف بر مثل رقبه مومن نیز صدق کند.

فتحصل مما ذکرنا کله: تعریف مشهور این اشکالات را دارد که ما چهار اشکال را بیان کردیم.

اشکال دوم ایشان را بخشی از آن را متعرض شدیم و آن اشکال اول ایشان نیز وارد است و عرض کردیم محقق بروجردی نیز به این اشکال التفات داشتند و بیان کردند و دیگران هم گفتند.

تعریف محقق نایینی

مجموع این اشکالات باعث شده است که تعریفات دیگری از مطلق ارائه شود، مثلاً محقق نایینی برای مطلق یک تعریفی بیان کرده

است و گفته است «المطلق هو اللابشرط المقسمی او القسمی» مطلق عبارت است از ماهیت لابشرط مقسمی یا قسمی.^۱

ماهیت لابشرط مقسمی یا قسمی یعنی چه؟ ماهیت به اعتبارات مختلف منقسم می‌شود به چهار یا پنج قسم، یک ماهیت لابشرط مقسمی داریم. لابشرط قسمی داریم، لابشرط داریم، بشرط شیء داریم.

ماهیت بشرط شیء یا بشرط لا، در هر دو قید و شرط وجود دارد اما ماهیتی که به نحو لابشرط است، چه به عنوان قسم و چه به عنوان مقسم، این می‌شود مطلق. فرق لابشرط قسمی و لابشرط مقسمی چیست؟ بارها گفته شده، در ماهیت لابشرط مقسمی این لابشرطیت لحاظ نشده، در لابشرط قسمی این لابشرطیت لحاظ شده و به عنوان یک جزء در نظر گرفته شده، ایشان می‌گویند مطلق عبارت است از ماهیت منتهی ماهیتی که لابشرط است اعم از اینکه لابشرط قسمی باشد یا لابشرط مقسمی. این چهار قسم ماهیت است.

یک قسم پنجم هم داریم که عبارت است از ماهیت غیر مقیسه. همه این اقسام چهارگانه با یک چیزی مقایسه و لحاظ می‌شوند، لحاظ می‌شود با یک سری شروطی که بود و نبودش به نحو یکسان در نظر گرفته می‌شود. یک وقت ماهیت اصلاً ذات ماهیت در نظر گرفته می‌شود با قطع نظر از اشیاء دیگر یعنی هیچ لحاظی و مقایسه‌ای در مورد او محقق نمی‌شود که به آن می‌گویند ماهیت محضه یا ماهیت غیر مقیسه، ماهیت لیسیده، ماهیتی که هیچ لحاظی حتی مقایسه با امور دیگر در مورد آن وجود ندارد. لذا می‌شود پنج قسم، ماهیت به اعتبارات مختلف می‌شود پنج قسم. ماهیت غیر مقیسه که از این بحث خارج است اما ماهیت‌هایی که لحاظ می‌شود با امور دیگر گاهی به نحو لابشرط مقسمی است و گاهی به نحو لابشرط قسمی.

محقق نایینی می‌گویند: مطلق عبارت است از ماهیت لابشرط قسمی یا مقسمی و مقید عبارت است از ماهیت به شرط شیء یا به شرط لا؛ هر ماهیتی اگر ملاحظه یا مقایسه شود با یک امری و بودن یا نبودنش اعتبار شود این می‌شود مقید. این فیه تامل و قابل قبول نیست.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۵۷۰.